

A Comparative Study of the Normative Dimensions of the Ethical Theory of Proximity to God and the Theory of David Ross*

✉ Mohammad Hassan Samoei  / Ph.D. Student of Moral Philosophy, University of Qom
abosajjad1398@gmail.com

Received: 2025/11/06 - **Accepted:** 2026/01/19

Abstract

As a scholastic reading of the axiological-ethical dimension within the body of Islamic teachings, the theory of proximity to God (Qurb-e Ilāhī) possesses multiple meta-ethical and normative dimensions. A comparative study of the content of this theory in its normative part, alongside parallel theories in the field of ethics, can significantly contribute to a comprehensive and profound understanding of the golden means embedded in Islamic norms. One prominent normative theory, based on deontology, is that of David Ross. The duty-oriented perspective in the norms of this theory, together with Islam's emphasis on the concept of servitude (ʿubūdiyyah), highlights the importance of this comparative study. Using a descriptive-analytical method, this research compares the two theories by re-examining both. Their points of convergence in the method of deriving normative principles from value theory and secondary norms from these principles include: both emphasize common moral intuitions among humans and reject the existence of cognitive priority among norms without regard to intention and situational context. In contrast, their points of divergence lie in the conceptual understanding and semantic constraints of "duty," as well as Ross's acceptance of pluralism versus the theory of proximity to God's emphasis on monism. Furthermore, the object of intuition in the proximity-to-God theory concerns the meta-ethical foundations of various moral norms, whereas in Ross's theory, the norms and duties themselves are the objects of intuition.

Keywords: Proximity to God, David Ross, duty, prima facie duties, theory of value, moral principle.

* This paper was presented at the international conference "Islamic Humanities: In Commemoration of Allamah Mohammad Taqi Mesbah Yazdi."

مقایسه تطبیقی ابعاد هنجاری نظریه اخلاقی قرب الهی با نظریه دیوید راس*

abosajjad1398@gmail.com

محمدحسن سموعی  دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق دانشگاه قم

دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۱۵ - پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۲۹

چکیده

نظریه قرب الهی به مثابه یک خوانش مکتبی از بخش اخلاقی - ارزش‌شناختی در مجموعه آموزه‌های دین اسلام، دارای ابعاد متعدد فرااخلاقی و هنجاری می‌باشد. مقایسه تطبیقی محتوای این نظریه در بخش هنجاری، با نظریه‌هایی که به موازات آن در عرصه علم اخلاق مطرح است، می‌تواند به درک جامع و عمیق از حد و وسط‌های منطقی در هنجارهای دین اسلام کمک شایانی بنماید. یکی از نظریه‌های هنجاری مطرح که بر پایه نظریه وظیفه‌گرایی می‌باشد، نظریه دیوید راس است. نگاه وظیفه‌مدارانه در هنجارهای موجود در این نظریه، با تأکید دین مبین اسلام بر مفهوم بندگی، اهمیت این مقایسه تطبیقی را نشانگر است. در این تحقیق، با روش توصیفی - تحلیلی و توسط بازخوانی هر دو نظریه به مقایسه آنها پرداخته شده است. نقاط اشتراکی که این دو نظریه در شیوه استنتاج اصول هنجاری از نظریه ارزش و هنجارهای فرعی از این اصول دارند، عبارت است از: تأکید هر دوی آنها بر شهودات اخلاقی مشترک بین انسان‌ها و انکار وجود اولویت شناختی بین هنجارها فارغ از توجه به نیت و بررسی موقعیت وظیفه. در مقابل، نقاط اختلاف آنها در تلقی مفهومی و قیود معنایی از «وظیفه» و پذیرش تکثرگرایی توسط راس و تأکید نظریه قرب الهی بر وحدت‌گرایی است؛ همچنین متعلق شهود در قرب الهی، مبانی فرااخلاقی نسبت به هنجارهای گوناگون اخلاقی است و در نظریه راس، خود هنجارها و وظائف متعلق شهود قرار می‌گیرند.

کلیدواژه‌ها: قرب الهی، دیوید راس، وظیفه، وظائف در نگاه نخست، نظریه ارزش، اصل اخلاقی.

* این مقاله در همایش بین‌المللی «علوم انسانی اسلامی؛ بزرگداشت علامه محمدتقی مصباح یزدی (ره)» ارائه شده است.

مقدمه

یکی از مهم‌ترین محورهای نظریه‌های هنجاری، نظریه ارزش است. نظریه‌های اخلاقی عمدتاً مرتبط با نظریه ارزش، یعنی کشف نقطه دارای ارزش ذاتی در زندگی انسان هستند؛ نقطه‌ای که ارزشمندی‌اش به واسطه امر دیگری نیست و به اصطلاح منطقیین، خود، حد وسط ارزشمندی و ملاک و مناط قطعی در ارزیابی هر امر دیگری است.

البته در معنایی عام‌تر اصطلاح نظریه‌های اخلاقی دربرگیرنده هر نظریه مرتبط با اخلاق است که یکی از محورهایش، فرااخلاق می‌باشد. به هر حال، مراد از پژوهش‌های اخلاقی به طور معمول شامل سه دسته پژوهش‌های توصیفی، پژوهش‌های هنجاری و پژوهش‌های فرااخلاقی می‌گردد (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۲۵-۲۸). لازم به ذکر است برخی این حوزه‌ها را تا ۷ و یا ۱۰ حوزه دانسته‌اند (حسینی قلعه‌بهمن، ۱۳۹۹، ص ۹۸؛ شریفی، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۲۳).

دو مسئله نظریه ارزش و نظام هنجارهای زندگی انسان بدنه اصلی پژوهش‌های هنجاری را تشکیل می‌دهند و در فرااخلاق عمدتاً مباحث در چهار محور معناشناسی، معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و منطقی نسبت به مفاهیم و گزاره‌های اخلاقی از یک سو و حقایق اخلاقی از سوی دیگر دنبال می‌شوند.

در حوزه اخلاق هنجاری و به تعبیر دیگر، پژوهش‌های هنجاری اخلاق، یک سه‌گانه رایج وجود دارد: وظیفه‌گرایی، سودگرایی و البته فضیلت‌گرایی. پرسش اساسی در اخلاق هنجاری که از آن به نظریه ارزش نیز تعبیر می‌گردد، این است که اساساً معیار برای ارزش داوری افعال اختیاری و صفات اکتسابی، از چه سنجی است؟ به تعبیر دیگر، در اخلاق هنجاری برای ارزش‌گذاری:

یا تمرکز بر روی فاعل است؛ فاعل محور: فضیلت‌گرایی؛

یا تمرکز بر روی فاعل نیست؛ فعل محور؛

خود فعل در مرحله اول متصف به ارزش اخلاقی می‌گردد: وظیفه‌گرایی؛

نتیجه فعل در مرحله اول متصف به ارزش اخلاقی می‌گردد: نتیجه‌گرایی.

مقایسه بین دو نظریه هنجاری در محورهای گوناگون بستگی به اتخاذ مبنا در دیگر حوزه‌ها و از جمله مباحث فرااخلاق دارد. به طور مثال افرادی که در محور هستی‌شناختی حقایق اخلاقی، اصطلاحاً غیرواقع‌گرا هستند، اساساً صلاحیت ارائه یک نظریه در باب پاسخ به پرسش نظریه ارزش را دارا نیستند. کسی می‌تواند به این پرسش که «چه چیزی ارزشمندی به خود وابسته (ناوابسته به امر دیگر) دارد؟» پاسخ دهد که حقیقتی را به نام حقیقت اخلاقی قبول نماید و کسانی که ابرازگرا (Expressivist)، پوچ‌گرا (Nihilist)، قائل به نظریه خطا (Error theory)، ذهن‌گرا (subjectivist) و... هستند و به عبارت دیگر، غیرواقع‌گرایی را به عنوان مبنایی فرااخلاقی پذیرفته‌اند، اساساً از مقسم پاسخ نسبت به پرسش نظریه ارزش بیرون می‌باشند.

نظریه قرب الهی به عنوان یکی از نظریات مطرح به عنوان خوانش فلسفی از مکتب اخلاقی دین مبین اسلام، و نظریه اخلاقی ویلیام دیوید راس (۱۸۷۷-۱۹۷۱) که از جهتی به عنوان شهودگرایی راس و از جهت دیگر به عنوان وظیفه گرایی راس از آن یاد می شود و یکی از خوانش های رایج در حوزه این دو دیدگاه، یعنی شهودگرایی و وظیفه گرایی است، دارای ابعاد مشترک فرااخلاقی هستند.

اخلاق هنجاری		فرااخلاق			
معیار ارزش	نظریه ارزش	معرفت شناسی	هستی شناسی	معناشناسی	
معیار الهی	پیامدگرا (غایت گرا)	شناخت گرای غیر شهودی (اثبات پذیر)	واقع گرا	ناطبیعت گرا	قرب الهی
وظیفه	وظیفه گرا	شناخت گرای شهودگرا (اثبات ناپذیر)	واقع گرا	ناطبیعت گرا	نظریه راس

با توجه به میزان اشتراکات این دو مکتب در مباحث فرااخلاقی، این پرسش مطرح می گردد که چرا در بخش مبانی هنجاری و به خصوص معیار ارزش، راه های گوناگونی را رفته اند و دقیقاً نقطه شروع افتراق از کجاست؟ پس از مشخص شدن علت اختلاف نظر، ابعاد هنجاری هریک از دو مکتب، یعنی امتدادهای نظری - هنجاری هریک نیز مشخص می گردد و یکی از پایه های تفکر انتقادی برای فهم بهتر و تحلیل قوی تر آنها که بحث استلزامات یک نظریه است، کامل می شود. به عبارت دیگر، هدف از این مقاله، فهم بهتر و فراهم آوردن بیشتر مقدمات تحلیل جامع نسبت به هریک از این دو مکتب بدون ورود به مبانی فرااخلاقی می باشد. عمده پژوهش های فلسفه اخلاق، چه در سنت فلسفه غرب و چه در سنت فلسفه اسلامی، صرف پرداختن به نزاع های فرااخلاقی گشته است؛ تا جایی که اساساً نزاع های هنجاری، نزاع های حوزه فلسفه اخلاق در برخی مجامع تلقی نمی شود و بنابراین واژه لاتین «ethics» را معادل فرااخلاق «Meta-ethics» می گیرند و اگر هم در ترجمه آن از عنوان «فلسفه اخلاق» استفاده نمایند، اما مراد از فلسفه اخلاق را همان فرااخلاق می دانند و ارتکاز می کنند و اخلاق هنجاری را داخل در مباحث نمی دانند.

از سوی دیگر، این پژوهش به فهم سه گانه نظریه معروف اخلاق هنجاری، یعنی پیامدگرایی، وظیفه گرایی و فضیلت گرایی کمک شایانی می نماید؛ زیرا قرب الهی در این تحقیق می تواند نماینده پیامدگرایی باشد و نظریه راس نیز در بین نظریات ارزش از وظیفه گرایی نمایندگی کند.

مسئله این پژوهش ممکن است خود را رویاروی چنین پرسشی بیابد که نزاع بین نظریه های ارزش منقح است و نیازی به بررسی ابعاد آن نیست، بلکه مانند حوزه های گوناگون فرااخلاق که خط کشی بین مکاتب واضح و مبرهن است، در نظریه های ارزش نیز، همان طور که گذشت، اختلاف بر سر معیار ارزش و یا به عبارت دیگر آن امری است که ارزش ذاتی و ناوابسته به غیر دارد و اساساً نوبت به بررسی ابعاد هنجاری یا به تعبیر دیگر، اصول هنجاری مطرح در هریک نمی رسد. پاسخ این است که اصل چنین مطلبی به عنوان قاعده و کبری صحیح است و نظریات ارزش همان طور که در اذهان تفکیک شده و دارای مرزبندی هستند، در ادامه هم در محورهای چارچوب نظری و اصول

هنجاری، هریک مسیر خود را طی می کنند، اما در برخی از نسخه ها قربت های زیادی میان پیامدگرایی و وظیفه گرایی وجود دارد.

برای روشن تر شدن بحث، می توان فارغ از نسخه های متعدد موجود در ذیل هریک از نظریه های ارزش، خود این سه نظریه را در یک قاب مقایسه کرد. همان طور که مشخص است نظریه ارزش فضیلت گرا، اساساً زمین بازی دیگری برای قضاوت اخلاقی و رسیدن به هنجارها تعریف می کند و تکیه هنجارها را به طور شبکه ای به جای فعل، به سمت فاعل سوق می دهد. از همین رو است که اندیشمندان اخلاق پیامدگرا و وظیفه گرا، اهم تلاش های خودشان را در نقد طرف مقابل پیش می برند و از اساس به فضیلت گرایی نمی پردازند و یا دست کم به عنوان ارائه استدلال به نفع نظریه خود، فضیلت گرایی را نقد نمی کنند. به طور مثال راس در کتاب درست و خوب به طور مشخص سودگرایی لذت گرا و خودگرایی را هدف نقدهای خود قرار می دهد (Ross, 2002, p. 11). این رویکرد انتقادی نسبت به پیامدگرایی در کلمات راس تا جایی است که استراتن لیک از شارحان او، از نقدهای راس نسبت به سودگرایی در سرتاسر کتابش، با عنوان انتقادات علیه پیامدگرایی یاد می کند (Lake-Stratton, 2002, p. xxvii).

یکی دیگر از تقسیمات نظریه ارزش، فارغ از این مسئله که چه چیزی را معیار ارزش قرار می دهد، رویکرد نظریه ارزش نسبت به خود، دیگری و مجموع خود - دیگری که گاهی تعبیر «همه» از آن می شود، می باشد که بر اساس آن نظریه های ارزش و به تبع اصول هنجاری، خودگرا، دیگرگرا و یا همه گرا می شوند. بدیهی است این جنبه از نظریه ارزش محل بحث این تحقیق نمی باشد. آنچه مهم است، این است که خودگرایی دارای جهت تقسیم متفاوتی است و برخلاف سودگرایی لذت گرا که نماینده پیامدگرایی است، در مباحث راس، نماینده فضیلت گرایی نمی باشد. در رابطه با تقسیم خودگروی و دیگرگروی، فرانکنا می گوید: «غایت انگاران درباره اینکه باید به دنبال فراهم آوردن خیر چه کسی بود، اختلاف نظر دارند. خودگروی اخلاقی بر این باور است که انسان همیشه باید کاری کند که بیشترین خیر خودش را ایجاد کند» (فرانکنا، ۱۳۷۶، ص ۴۷). بنابراین راس در واقع دو نسخه از پیامدگرایی را که سودگرایی لذت گرا و خودگرایی باشد، نقد می کند و اساساً موضوع بحث او، نقد فضیلت گرایی نمی باشد.

فارغ از اصل قربت پیامدگرایی و وظیفه گرایی و یا دست کم پیشینه نزاعات تاریخی آنها بر سر معیار ارزش، در میان مکاتب اخلاقی پیامدگرا، مکتب اخلاقی قرب الهی تأکید بسزایی بر مفهوم وظیفه به عنوان یکی از مفاهیم اساسی در حوزه محمولات علم اخلاق هنجاری دارد و چنین تأکیدی باب پرسش از نسبت این محمول (وظیفه) با نظریه ارزش این مکتب در مقایسه با مکتب وظیفه گرایی را باز می کند. از سوی دیگر، در بین مکاتب وظیفه گرا، این مکتب وظیفه گرایی دیوید راس است که درصدد حل مشکل تعارض وظائف در نگاه کانت برآمده است؛ هرچند در موفقیت او خیلی از اندیشمندان تردید کرده اند (اترک، ۱۳۸۷، ص ۱۴۸)؛ او همچنین بر شهودگرایی نه فقط به عنوان یک مبنای معرفت شناختی فرااخلاقی، بلکه به عنوان نظریه اخلاقی هنجاری در عرصه علم اخلاق تأکید دارد. از منظر

رابط آئودی، شهودگرایی راس دو کاربرد دارد: یکی به مثابه نظریه فراگیر اخلاقی و دیگری به معنای معرفتی در تشخیص و تعیین ویژگی‌های آن نظریه، البته در کاربرد اول، گاهی این نظریه فراگیر اخلاقی در نسبت با یک دسته از هنجارهای خاص شده و مصداق‌یابی شده در نظر گرفته می‌شوند (Audi, 2004, p. 20).

این کاربرد پیشرفته‌ای از شهودگرایی است که طبق آن، نمی‌توان شهودگرایی را صرفاً یک مبانی فرااخلاقی معرفت‌شناختی تلقی کرد، بلکه در سراسر پژوهش‌های هنجاری کاربرد بسزایی دارد و همین مطلب است که وظیفه‌گرایی راس را به پیامدگرایی، دست‌کم در برخی شهودهایی که توجه به نتیجه رویکرد مثبتی تلقی می‌گردد، نزدیک می‌کند و مقتضی مطالعه مقایسه‌ای بین این نسخه از وظیفه‌گرایی و نسخه‌ای از پیامدگرایی است که وظیفه را از مفاهیم عام علم اخلاق می‌داند.

این باعث می‌شود که دست‌کم در برخی شهودها به هسته مرکزی دیدگاه پیامدگرها مبنی بر تأثیر نتیجه و پیامد در ارزش‌گذاری و قضاوت اخلاقی فعل انسان نزدیک گردد. از همین رو وظیفه‌گرایی راس به عنوان مکتب طرف مقایسه در ابعاد هنجاری با مکتب قرب الهی انتخاب شد.

پیامدگرایی قرب الهی

مکتب قرب الهی مکتبی است که علامه مصباح یزدی رحمته الله به عنوان نظریه هنجاری اخلاق از دیدگاه اسلام و مبتنی بر مبانی و محورهای فرااخلاقی معرفی نموده است. تمرکز این تحقیق بر روی ابعاد هنجاری مرتبط با نظریه ارزش در این مکتب است. قرب الهی یک مکتب پیامدگراست که بر اساس مقدمات متعدد و مبانی گوناگون معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی معیار ارزش و نقطه دارای ارزش ذاتی را کمال نهایی اختیاری انسان می‌داند و وقتی درصدد تعیین مصداق برای این مفهوم کلی برمی‌آید، عنوان آن را با توجه به اینکه خداوند متعال طبق همان مبانی، کمال مطلق است، «قرب الهی» قرار می‌دهد. مقدمات رسیدن به چنین مدعایی به طور مفصل در حوزه‌های گوناگون مبانی اندیشه اسلامی و همچنین مبادی اخلاق (مباحث فرااخلاقی) بحث شده است که به طور خلاصه از این قرار است:

مفاهیم اخلاقی در حوزه موضوعات گزاره‌های اخلاقی دارای تنوعی گسترده هستند که هر کدام را با توجه به موضوع آن که همان فعل اختیاری یا صفت اکتسابی است، باید مفهوم‌شناسی و بازتعریف نمود (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۵۲).

مفاهیم اخلاقی در حوزه محمولات گزاره‌های اخلاقی یا زیرمجموعه ارزش به معنای مطلوبیت است و یا به معنای لزوم از نوع لزوم بالقیاس که دارای فحوای ضرورت بالقیاس و رابطه علی - معلولی میان فعل و نتیجه آن می‌باشد (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۱۲۰). حکم اخلاقی به معنای گزاره‌هایی است که محمول آنها یکی از مفاهیم هفت‌گانه خوب، بد، درست، نادرست، باید، نباید و وظیفه باشد (مصباح، ۱۳۹۲، ص ۸۵).

پاسخ فلسفی به این پرسش که آیا معرفت‌های اخلاقی دارای واقعیت عینی هستند یا خیر را می‌توان بر اساس حب ذات نتیجه گرفت (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۳۳۳؛ مصباح، ۱۳۹۲، ص ۲۱۸).

حب ذات اصلی‌ترین و بنیادی‌ترین خواسته هر موجود دارای علم و آگاهی و اختیار است که منشأ تمام خواسته‌ها و رفتارهای اختیاری و دارای ارزشی ناوابسته و طبیعی است (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۳۳۳؛ مصباح، ۱۳۹۲، ص ۲۱۸). هرچند در اینجا برای اثبات واقعیت عینی در اخلاق که اساساً یک بحث هستی‌شناختی از محورهای فرااخلاق است از حب ذات استفاده شده است، ولی نکته آن است که اساسی‌ترین مسئله اخلاق هنجاری، کشف امری است که دارای مطلوبیت ناوابسته، یعنی ارزش ذاتی باشد و بر اساس آن، نظریه ارزش و ملاک هنجارهای گوناگون در شبکه هنجاری یک نظریه اخلاقی معین گردد. این نقطه طبق مکتب قرب الهی دقیقاً همین حب ذات است که طبق مبانی هستی‌شناختی و بر اساس تحلیل مفهوم علم و عالم، در هر موجودی که قوه علم را داشته باشد؛ درحالی‌که متفرع بر علم موجود به خودش است، وجود دارد.

نکته بعدی این است که دقیقاً همین حب ذات باعث می‌شود که نظریه قرب الهی از میان سه‌گانه فضیلت‌گرایی، وظیفه‌گرایی و پیامدگرایی، طرف اخیر را انتخاب نماید. توضیح آنکه حب ذات اولاً و بالذات به امری تعلق می‌گیرد که بهره وجودی (کمال حقیقی) ذات باشد و این کمال نسبتش با افعال اختیاری و صفات اکتسابی، نسبت علت و معلول است که همان نتیجه، غایت یا پیامد فعل به حساب می‌آید. به بیان دیگر، از عبارت بعدی که در ادامه می‌آید، امتداد هنجاری محورهای فرااخلاقی نظریه قرب الهی است که باعث می‌شود این نظریه در جرگه نظریات هنجاری پیامدگرا قرار بگیرد؛ یعنی پیامدگرایی نظریه قرب الهی را اساساً شهودی با عنوان «حب ذات» که هر عامل اخلاقی در درون خود می‌یابد، شکل می‌دهد. این نکته‌ای است که در بخش‌های بعدی و دریافت نقاط مشترک هنجاری میان دو نظریه، به صورت مفصل مورد پردازش قرار خواهد گرفت.

از آنجاکه انسان نیز دارای چنین مطلوب طبیعی است، طبعاً خواهان هر چیزی است که با این ذات مسانخت و سازگاری داشته باشد. اصطلاحی که در فلسفه برای بهره‌های وجودی متناسب با ظرفیت انسان وجود دارد، «کمال» است (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۳۳۳؛ مصباح، ۱۳۹۲، ص ۲۱۸).

خواستن کمال توسط انسان نیز به این عنوان که مقدمه و پلی برای مطلوب دیگری باشد، نیست و با توجه به حب ذات، مطلوبیت کمال اختیاری انسان نیز ارزش ذاتی و اصیل دارد (مصباح، ۱۳۹۲، ص ۲۱۹).

برای تعیین نقطه‌ای مطلوب برای انسان به عنوان مصداق کمال اختیاری که در آن بیشترین کمال اختیاری محقق بشود، با توجه به ظرفیت‌ها و استعدادهای انسان، می‌توان به کمال مطلق، یعنی خداوند متعال به عنوان معیار بیشترین کمال اختیاری یاد کرد.

بنابراین انسان که دارای بعد اصیل روح است و وجودی محدود به وجود اجسام ندارد، بیشترین کمالی که با اختیار خودش می‌تواند کسب کند، قرب الهی و نزدیکی کامل به کمال مطلق است (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۳۴۳-۳۴۴؛ مصباح، ۱۳۹۲، ص ۲۲۲).

این قرب الهی به‌عنوان هدف نهایی در اخلاق و نقطه‌ای که دارای ارزش ذاتی است، لوازمی دارد، از جمله اینکه هرچه انسان بهره‌ و وجودی بیشتری پیدا کند و به کمال مطلق نزدیک‌تر شود، علم حضوری شدیدتری به خداوند متعال پیدا می‌کند، یا به تعبیر دقیق‌تر علم حضوری‌اش به خداوند متعال که مصداقی از علم حضوری معلول به علت هستی‌بخش خود است، شدیدتر می‌گردد. لازمه‌ دیگر قرب الهی به‌عنوان نقطه‌ مطلوب با ارزش ذاتی و هدف نهایی که بر پایه‌ همین علم حضوری شدید نیز هست، محبت متقابل انسان به خداوند و خداوند به انسان است. این نکته بر اساس چنین مطلبی است که اساس حب و خواست، درک سازگاری با نفس است. (مصباح، ۱۳۹۲، ص ۲۲۴-۲۲۵).

وظائف از دیدگاه مکتب قرب الهی

وظیفه از مفاهیمی است که دلالت بر معنای لزوم و بایستگی می‌کند. مرحوم علامه مصباح^ع در توضیح باید اخلاقی می‌فرمایند:

کاربرد اخباری آن (مفهوم باید) به معنای ضرورت بالقیاس است که بیانگر رابطه‌ واقعی افعال اختیاری انسان با هدف مطلوب اخلاق می‌باشد. در کاربرد انشایی همراه فعل جمله به‌جای هیئت امر و نهی به‌کار می‌رود. در کاربرد دوم هرچند مفاد باید و نباید، انشا و اعتبار است، اما اعتباری بی‌پایه و بی‌مایه نیست، بلکه امری حقیقی و عینی در ورای آن نهفته است و در واقع این مفاهیم از آن واقعیت نفس‌الامری حکایت می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۷۷-۷۸).

برخی دیگر از قائلین به مکتب قرب الهی در توضیح و تبیین مفهومی «وظیفه» این چنین نگاشته‌اند: وظیفه گاهی دستوری است و گاهی قرار دادی... اما مفهوم وظیفه، گاه درباره‌ کارهایی که انجام دادنشان برای نیل به مقصودمان لازم‌اند به‌کار می‌رود، بدون آنکه کسی درباره‌ آنها دستوری صادر کرده باشد یا برای انجام دادنشان با یکدیگر توافق کرده باشیم.... در واقع در این موارد لزوم میان این کارها با هدف مطلوب، از نوع لزوم بالقیاس است (مصباح، ۱۳۹۸، ص ۵۰).

علامه مصباح^ع همچنین در توضیح نوع حکایتگری مفاهیم اخلاقی مانند مفهوم وظیفه توضیح می‌دهند: این دسته از مفاهیم اخلاقی نیز مانند مفاهیمی که در ناحیه‌ موضوع جملات اخلاقی قرار می‌گیرند، از قبیل مفاهیم فلسفی و معقولات ثانی‌اند که هرچند مابازای عینی و خارجی ندارند، اما منشأ انتزاع آنها در خارج موجود است و اگر احياناً معانی دیگری در آنها اشراب شود یا به‌صورت دیگری از آنها اراده گردد، نوعی مجاز یا استعاره خواهد بود (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۷۸).

اصول هنجاری قرب الهی

هر مکتبی در اخلاق هنجاری می‌تواند قواعد و قوانین و یا به‌عبارت‌دیگر، هنجارهای خود را به اعتبارات و جهات

گوناگون تقسیم کند. مکتب قرب الهی دو هنجار کلی با حاکمیت عقل دارد که به گونه‌ای پیشا دینی (یعنی پیش از مراجعه به ادله دینی و لفظی) و بر اساس حکم عقل مبتنی بر مبانی پیشین به دست آمده‌اند.

۱. هر چیزی که برای هدف مطلوب ما مفید باشد، خوب است؛

۲. هر چه برای هدف مطلوب ما زیان آور باشد، بد است (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۱۳۱).

برخی از اندیشمندان قائل به نظریه قرب الهی به مثابه خوانش مکتب ارزشی دین مبین اسلام، در ادامه این هنجارها، دو گزاره دیگر بر اساس مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی اضافه نموده‌اند:

۳. هر کاری که به درک نیازمندی انسان به خداوند و بی‌نیازی خداوند از او کمک کند، ارزشمند است؛

۴. هر کاری که در مجموع موجب خشنودی بیشتر خداوند شود، با ارزش است (مصباح، ۱۳۹۲، ص ۲۴۶).

این دو اصل هنجاری اخیر، از مقدمات نظریه قرب الهی هستند که گزارشی از آن در بخش قبلی گذشت. بدیهی است در وصف کلی بودن و حکومت عقل بدون نیاز به ادله دینی (نقلی) نیز مانند دو اصل قبلی می‌باشند.

این اصول هنجاری اگر با قرینه مقدمات فرااخلاقی نظریه قرب الهی، مورد تحلیل قرار گیرند، مشخص می‌شود که مفهوم وظیفه به عنوان یکی از بایدهای اخلاقی مبتنی بر اموری شهودی است، و در اینجا مکتب قرب الهی به ایده مرکزی مکتب شهودگرایی به طور کلی نزدیک می‌گردد. توضیح اینکه اصل حب ذات و به همراهش این چهار هنجاری که گذشت، از گزاره‌های یقینی هستند که بازگشت به علم حضوری و شهود یقینی دارند. حب ذات اساساً یک مسئله غیرشناختی است که در درون انسان وجود دارد و این چهار اصل نیز یا بدیهی اولی هستند که اعتبار معرفت شناختی‌شان بر اساس شهود مفهومی گزاره‌های اولی می‌باشد (هنجاری‌های اول و دوم) و یا نظری مبتنی بر بدیهی هستند (هنجاری‌های سوم و چهارم) که طبق مبانی معرفت شناختی بازگشتشان به بدیهیات اولی و علم حضوری یا همان شهود است. در نتیجه، اساساً مبانی و چارچوب نظری قرب الهی بر مبنای شهودات و اعتبار معرفتی مطلق آنها، پیامدگرا شده است و از اینجا مشخص می‌شود که تفاوت عمده این مکتب با مکتب پیامدگرای سودگروی این است که بالاترین اعتبار معرفتی و دانشی را به شهود می‌دهد و با شهودگرایان در عرصه اخلاق، اختلاف مبنایی در باب اعتبار شهودات ندارد.

در این قسمت مناسب است، تعریف مد نظر از اصل اخلاقی (هنجاری) مبتنی بر نظریه ارزش نیز بیان گردد.

اصل اخلاقی

این اصول هر چند کلی هستند و تعیین‌کننده رفتار خاص و مشخصی نمی‌باشند، اما به میزان نظریه ارزش نیز کلی نیستند و در واقع رهیافت‌های مستنبط از نظریه ارزش در هر مکتب اخلاقی می‌باشند. برخی از اندیشمندان در تعریف اصل اخلاقی آورده‌اند:

سلسله قواعد اخلاقی چه از سنخ باید و نبایدها و چه از سنخ خوبها و بدهای پایه‌ای و اساسی هستند که متناسب با مبانی اخلاق و نیز مبتنی بر نظریه ارزش سامان یافته‌اند و سرچشمه سایر قواعد اخلاقی در سامانه و نظام اخلاقی می‌گردند (حسینی قلعه‌بهمن، ۱۴۰۱، ص ۱۱۹).

نکته دیگر در ابعاد هنجاری مکتب قرب الهی این است که در ادامه این اصول اخلاقی چهارگانه، چه روشی را برای به‌دست آوردن گزاره‌های هنجاری اخلاق و یا به تعبیر دیگر، هنجارهای اخلاقی پی می‌گیرد؟ آیا در ادامه این اصول هم، هنجاری که صرفاً از روش عقلی و بدون تکیه به وحی به‌دست آمده باشد، طبق مکتب قرب الهی وجود دارد؟ در اینجا مناسب است به این نکته از علامه مصباح یزدی^۱ توجه شود:

عقل تنها می‌تواند مفاهیمی کلی را درباره رابطه میان افعال اختیاری و کمال نهایی به‌دست آورد و این مفاهیم کلی برای تعیین مصادیق دستورهای اخلاقی چندان کارایی ندارند؛ مثلاً عقل می‌فهمد که عدل خوب است، اما اینکه عدل در هر موردی چه اقتضایی دارد و چگونه رفتاری در هر موردی عادلانه است، در بسیاری موارد روشن نیست (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۲۳۳).

همان‌طور که مشخص است در اینجا ایشان به‌عنوان قائل به نظریه قرب الهی، این مطلب که عدل خوب است را می‌پذیرد. عدل دارای معانی گوناگونی است، اما هیچ‌کدام از آنها مطلوبیت مرتبط با قرب الهی نیست که تحت قالب یکی از اصول چهارگانه گذشته بگنجد. بنابراین اصل پذیرش اینکه عقل دست‌کم در برخی موارد به هنجار مطلوب پی می‌برد وجود دارد، اما در مکتب قرب الهی این مهم هنوز از لحاظ روشی منقح نشده است که دقیقاً چه سازوکار برهانی و مفید یقینی برای تشخیص هنجارهای اخلاقی وجود دارد؟

همچنین در تحلیل‌های صاحبان نظریه قرب الهی نسبت به مکاتب دیگر، توجه به این مقتضیات عقل و به تعبیر امروزی، شهودات در عرصه اخلاق مشاهده می‌شود. به‌طور مثال علامه مصباح^۲ در نقد نظریه امر الهی منتسب به اشاعره این چنین بیان می‌دارند:

آیا قبول داری که چیزهایی هست که فی حد نفسه خوب است یا بد؟ آیا حق می‌دهی به یک انسان که غیرمؤمن است که بگوید چیزی خوب است یا بد و یا به او می‌گویی تو حق نداری خوب و بد بگویی؟... بدون جهت ریختن خون مردم بد است. آیا می‌توانی عاقلی را پیدا کنی که این را درک نکند؟ (مصباح یزدی، ۱۳۷۳، ص ۵۹-۶۰).

برخی دیگر از اندیشمندانی که از نظریه قرب الهی دفاع می‌نمایند نیز در رابطه با رسیدن انسان به هنجاری‌های جزئی‌تر از قرب الهی می‌گویند: «... برخی امور، مانند عدالت، نیکی به دیگران، حمایت از مظلوم و اطاعت خدا و بدی امور دیگر مانند ستمگری، خیانت و کشتن افراد بی‌گناه و نافرمانی خداوند پیش از دستور الهی نیز فهمیدنی است» (مصباح، ۱۳۹۸، ص ۱۱۳).

وظیفه‌گرایی راس

نوع نمود مکاتب وظیفه‌گرا که با شنیدن این عنوان، متخصصین و اندیشمندان حوزه اخلاق و مشخصاً اخلاق هنجاری ذهنشان به سمت این مکتب می‌رود، وظیفه‌گرایی کانتی است.

ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) در کتاب بنیاد ما بعد الطبیعه / اخلاق، معیار ارزش را وظیفه و یا به تعبیری قانون می‌داند و با استناد به قاعده «امر مطلق» راهی برای تشخیص وجود معیار در هر فعلی مطرح می‌کند و بدین‌سان ابعاد هنجاری یک نظریه را تکمیل می‌نماید (کانت، ۱۳۶۹، ص ۴۶-۴۸). در باب خاستگاه وظیفه‌گرایی و سیر تطور آن، تحلیل‌های متعددی وجود دارد، ولی عمده این است که این نظریه یا به تعبیری ابرنظریه به نوعی سنتز پیامدگرایی است که بسیار در غرب در دو سه قرن اخیر به‌عنوان نظریه پایه در اخلاق و نظام ارزشی جوامع رسوخ داشته است و امتدادهای سیاسی و فرهنگی در پی داشته است.

این توجه تاریخی، ذهن را به این نکته دقیق و مؤثر در مقایسه بین مکتبی رهنمون می‌سازد که وظیفه‌گرایی اساساً در تضاد با سودگرایی به‌مثابه نظریه‌ای پیامدگرا به وجود آمده است و تأکیدش بر عدم لزوم توجه به پیامدهای یک رفتار و به نوعی درون‌گرایی نسبت به ویژگی اخلاقی هر رفتار اخلاقی صادرشده از انسان می‌باشد.

راس ایده وظیفه‌گرایانه خود را در مهم‌ترین کتابش، یعنی خوب و درست مطرح می‌کند و برای این مهم هفت قدم اصلی می‌پیماید که به ترتیب عبارت است از:

معنای درست The meaning of right؛

معیار درستی؟ What makes right acts right؛

معنای خوب The meaning of good؛

ماهیت خوبی The nature of goodness؛

چه چیزهایی خوب است؟ What things are good؛

مراتب خوبی Degrees of goodness؛

خوبی اخلاقی Moral goodness.

او سعی می‌کند نظریه خودش را در باب وظیفه‌گرایی با تکیه بر تبیین و نقد برخی اندیشمندان که عمدتاً کانت و مور هستند، بیان نماید. مری وارنوک، راس را با شهودگرایی‌اش معرفی می‌کند نه وظیفه‌گرایی و در توصیف او می‌گوید:

تنها براهینی که در سراسر کتاب راس یافت می‌شود، ناظر به رد دیدگاه‌های سایر فیلسوفان است... راس نه با شور و حرارت مور سخن می‌گوید نه با تأکید نسنجیده پریچارد. گفتار او با لحنی آرام صرفاً بیان گزاره‌ها، تقسیمات، تقسیمات فرعی و مقوله‌بندی است (وارنوک، ۱۳۸۰، ص ۹۹).

عمده اشکال راس به پیامدگرایی - چه سودگرایی لذت‌گرا که متعلق خیر رساندن را جمع می‌داند و چه غایت‌گرای خودگرا که متعلق پیامد فعل را خود عامل اخلاقی تلقی می‌کند - این است که چنین چیزی با شهود ما نسبت به دست‌کم یک سری از افعال جور در نمی‌آید. راس نمی‌تواند این مطلب را قبول کند که برای زنده نگه داشتن شخصی

یا اشخاصی، کشتن شخص دیگری اخلاقی باشد، و می‌گوید پیامدگرایی اساساً هویت وظیفه‌ای که دست‌کم در برخی افعال وجود دارد را نادیده می‌گیرد (Ross, 2002, p. 22).

از سوی دیگر، راس برای تکمیل چارچوب نظری نظریه خود، یک مبنای دیگر نیز انتخاب کرده است که به نوعی هم اصلاح وظیفه‌گرایی کانت است و هم انتقاد به پیامدگرایی از نوع سودگرایی است. از سویی، سودگراها مسیر هنجارها را در راستای رسیدن به هدف خاصی در نظر گرفته‌اند و به عبارت دیگر، نظریه‌شان یک اصل هنجاری دارد و آن هم به سبب وحدت‌نگری در نظریه ارزش است که همه چیز به یک امر وابسته می‌گردد. از سوی دیگر، کانت علی‌رغم اینکه وحدت‌گرا نیست، اما از مطلق‌گرایی دفاع می‌نماید و راس با رویکرد انتقادی از این نگاه مبنای خود را تکثرگرایی در حوزه هنجارها به سبب کثرت وظائف معرفی می‌کند (Ross, 2002, p. 141; 2000, p. 83). به بیان دیگر، راس با معرفی وظائف در نگاه نخست، آنها را عام و فراگیر می‌داند، اما مانند کانت آنها را مطلق نمی‌داند، بلکه بر اساس مبنای واقع‌گرایی، متوجه است که آن وظائف در معرض تعارض و تراجم هستند و از همین رو این تکثرگرایی نافی نگاه مطلق‌گرای کانت است (حسینی سورکی، ۱۴۰۲، ص ۶۹).

وظائف در نگاه دیوید راس

از آنجاکه دیوید راس یک فیلسوف اخلاق وظیفه‌گراست، درصدد حل مشکل وظیفه‌گرایی کانت مبنی بر عدم وجود راه‌حل در موارد تعارض وظائف برمی‌آید و در یک تقسیم‌بندی کلی وظائف را به وظائف در نگاه نخست (prima facie duty) و وظائف در مقام عمل (actual duty) تقسیم می‌نماید (Ross, 2002, p. 20). او وظائف در نگاه نخست را مواردی همچون صداقت، جبران غرامت، عدالت، قدردانی، بخشش و احسان، اصلاح کردن خود و ضرر نرساندن به دیگران می‌داند (Ross, 2002, p. 21).

راس معتقد است اشکال عمده‌ای که به نظریه کانت وارد است، نسبت به موقعیت‌های تعارض وظائف، در وظائف در نگاه نخست ایجاد می‌گردد والا در نهایت، انسان یک وظیفه واقعی بیشتر ندارد و هیچ‌گاه در وظائف در مقام عمل چنین تعارضی رخ نمی‌دهد (Ross, 2002, p. 28).

البته همان‌طور که در بخش قبل گذشت، راس علاوه بر پاسخ به پرسش تعارف وظائف، استفاده‌های متعددی از وظائف در نگاه نخست می‌کند، از جمله همین که اصلی‌ترین انتقادش به پیامدگرایی، شهود انسان نسبت به وظائف از نگاه نخست است.

نکته دیگری که راس در بیان وظائف هنجاری می‌گوید این است که در صورت تعارض میان وظائف ترجیح با آن دسته وظائفی است که جنبه الزام‌آوری بیشتری داشته باشند (Ross, 2002, p. 28).

این نکته از نقطه‌نظرات راس نشان می‌دهد که برای تشخیص وظائف واقعی نیاز به بررسی دقیق است و وظائف در مقام عمل برخلاف وظائف اولیه و در نگاه نخست، بدیهی و بی‌نیاز از استدلال نیستند و از قبل قرار گرفتن در

موقعیت نیز قابل تشخیص نیستند. این نکته، نکته قابل توجهی است که راس قائل است که برای تشخیص وظیفه درست در مقام عمل باید انسان از یک نگاه عمیقی برخوردار باشد.

محورهای مقایسه

با توجه به نکات مطرح شده از قرب الهی و وظیفه‌گرایی راس، اکنون نوبت به مقایسه‌ای تطبیقی - هنجاری بین این دو نظریه، فارغ از مباحث فرااخلاقی می‌رسد. در این مقایسه محورها بر اساس نقاط اشتراک و اختلاف تقسیم شده‌اند که در ادامه به آنها پرداخته خواهد شد.

نقاط اشتراک

مراد از محورهای هنجاری مشترک بین این دو نظریه لزوماً این نیست که هر دو یک اصل هنجاری مشترک داشته باشند، بلکه منظور جهت‌دهی مشترک در اصول هنجاری است. همچنین از مباحث مهم در مطالعات تطبیقی، کشف اشتراکات و یا مشابهت‌های روشی است که از مبانی معرفت‌شناختی می‌باشد. به‌هرحال، هر نوع مشابهتی در جهت‌دهی، روش، رویکرد و رهیافت اصول هنجاری در این قسمت مد نظر است که به شناخت بهتر نحوه کاربری این نظریات هنجاری کمک شایانی می‌نماید و می‌تواند راهنمای اندیشمند اخلاقی در صدور رأی و قضاوت نسبت به موقعیت‌های خاص باشد.

توجه به شهودات: یکی از نقاط اشتراک قابل توجه به شهودات اخلاقی در هر دو نظریه است. واضح است که این مهم در نظریه هنجاری دیوید راس بسیار مشهود است؛ تا جایی که کسانی مانند مری وارنوک او را شهودگرا به حساب می‌آورند تا وظیفه‌گرا (وارنوک، ۱۳۸۰، ص ۸۱). در مکتب قرب الهی نیز علی‌رغم اینکه اساساً نظریه ارزش، غایت‌انگازانه است، لکن در جای جای مباحث قرب الهی، در نظر گرفتن شهودات اولیه اخلاقی مورد توجه و اهمیت است. لازم به ذکر است قائلین به نظریه قرب الهی با توجه به مبانی معرفت‌شناختی و مفهوم خاصی که اصطلاح شهود در بحث راه‌های معرفت دارد، تعبیر احکام عقل را در این گونه موارد به جای شهود اخلاقی به کار می‌برند. اینکه عقل بدون نیاز به شریعت به خوبی عدالت و یا بدی ظلم کردن به دیگران پی می‌برد، خود شاهدی بر اعتقاد نظریه قرب الهی نسبت به وجود هنجارهای مشترک بین تمامی انسان‌هاست.

این توجه به شهودات باعث می‌شود که در ابعاد هنجاری، هیچ کدام از نظریه قرب الهی و شهودگرایی راس مانند شهودگرایی نباشند که تنها اصل استنتاج شده از نظریه ارزش‌شان، بایستگی تأمین سود بیشتر و به تعبیر دیگر بیشینه‌سازی سود و عدم توجه به این شهودات مشترک در بین انسان‌هاست. همچنین در وظیفه‌گرایی کانتی، هر چند اصل پذیرش بدیهیات عقل عملی وجود دارد، لکن با مطلق‌گرایی موجود در آن نظریه، مخالفت با شهودات اخلاقی انسان‌ها دست کم در برخی مواقع مشاهده می‌گردد.

به همین جهت است که هم قرب الهی در امتداد چهار اصل هنجاری خود از شهوداتش نسبت به عدالت و ظلم کوتاه نمی‌آید و مراجعه به وحی را در ادامه تشخیص اینکه چه چیزی عدل است و نه اینکه آیا عدل خوب است یا نه؟ مطرح می‌نماید و هم راس در تفکیک بین وظائف از نگاه نخست و وظائف در مقام عمل مراقب است که گونه اول را وظائف نهایی و قطعی معرفی نکند تا در دام زیر پا گذاشتن شهودات اخلاقی بیفتد.

به علاوه، اگر نحوه پیامدگرا شدن قرب الهی نیز مورد توجه قرار گیرد، واضح است که میزان اهمیت داشتن شهودات در قرب الهی در مبانی از توجه به شهودات در مکتب وظیفه‌گرایی راس بیشتر است؛ زیرا اساساً شهود عامل اخلاقی نسبت به حب ذات و در نتیجه مطلوبیت هرگونه بهره‌وری (کمال حقیقی) و ذاتی بودن مطلوبیتش، سبب توجه به پیامد یک فعل و ارزش دآوری بر اساس نسبت افعال با کمالات گردیده است و این بیشترین میزان توجه یک مکتب اخلاقی دارای نظریه ارزش، نسبت به شهودات در محورهای فرااخلاقی است. به این بیان می‌توان قرب الهی را یک مکتب شهودگرایی با تأکید بر کشف وظیفه نسبت به حب ذات و بالقیاس با کمال حاصل از فعل اختیاری دانست که اساساً هدف توجه به شهودات و نادیده نگرفتن آنها را بهتر از شهودگرایی راس و حتی جورج ادوارد مور تأمین می‌نماید.

انکار اولویت معرفتی در وظائف: هرچند اساس این ویژگی مکتبی که نظریه ارزش تنها مستلزم یک اصل هنجاری باشد، متعلق به سودگرایان و به‌طور کلی برخی از پیامدگرایانی است که به اصطلاح وحدت‌گرا باشند و در ادامه همه شهودات و تبیین‌های گوناگون عقلی و عرفی و تعبدی در اولویت بعدی نسبت به آن اصل هنجاری و هنجار پایه قرار بدهند، اما این اولویت‌بندی کردن وظائف مشخصاً در وظیفه‌گرایی کانتی نیز وجود دارد و اولویت با وظائفی است که مطلق باشند و این به معنای تقیید مفهوم وظیفه می‌باشد. راس در مقابل با تفکیک دو سنخ وظائف در نگاه نخست و وظائف در مقام عمل نشان می‌دهد که در باب وظائف واقعی نمی‌توان از پیش به قضاوت پرداخت و باید آن وظیفه‌ای را ترجیح داد که با توجه به موقعیت و شرائط واقعی مقام عمل، از الزام و هنجاریت بیشتری برخوردار باشد.

البته باید گفت این نقطه اشتراک به این معنا نیست که از نظر نگارنده نظریه قرب الهی نیز یک نظریه پیامدگرایانه وحدت‌گرا نیست، بلکه از این جهت که اصل هنجاری‌اش نسبت به شهودات اخلاقی مشترک بین انسان‌ها اولویت داشته باشد و یا صرفاً بتوان با معیار ارزش ارائه گردیده‌اش، اولویت از پیش تعیین شده را در بین عناوین افعال اخلاقی انسان‌ها مشخص کرد، مانند سودگرایی نیست و همانند وظیفه‌گرایی راس این اولویت‌بندی شناختی را قبول نمی‌کند. ممکن است چنین اشکال شود که وقتی یک نظریه پیامدگرا (غایت‌گرا) شد، لازمه قطعی‌اش این است که یک اصل هنجاری مبتنی بر معیار ارزش و نظریه ارزش داشته باشد و بقیه هنجارها در اولویت دوم باشند. پاسخ این است که

فرق اساسی قرب الهی با سودگرایی و شباهت اساسی اش به وظیفه گرایی در توجه به قید نیت در افعال است و از همین رو است که بین انواع عمل و رفتار طبق نظریه قرب الهی نباید از پیش اولویت بندی معرفتی و شناختی کرد و این عدم اولویت بندی دقیقاً نقطه اشتراک با وظیفه گرایی است. به بیان دیگر، طبق هر دو مکتب باید عناوین و انواع افعال در کنار نیت ها و شرائط عمل قرار بگیرند تا هنجار دارای اولویت، یعنی همان هنجاری که دقیقاً هدف قرب الهی را مشخص می کند را بتوان تعیین نمود.

نقاط اختلاف

به نظر می رسد اولین نکته اختلافی در بین دو دیدگاه، فارغ از تفاوت های دیدگاهی که در حوزه فرااخلاق مطرح است، تلقی هنجاری از مفهوم وظیفه است. وظیفه در نگاه راس دارای معنایی بر ضد پیامدگرایی است؛ یعنی یک ویژگی در خود فعل که بازگشت به شیء دیگری ندارد و با شهود می توان به حکم اخلاقی آن فعل دسترسی پیدا کرد. این نکته دقیقاً همان معنا از شهودگرایی است که رابرت آئودی در کاربرهای راس از شهودگرایی توضیح می دهد و از آن به «معنای معرفتی در تشخیص» تعبیر می کند.

تحلیل مفهومی متفاوت از وظیفه: وظیفه در نگاه راس اساساً یک ویژگی درونی در فعل است که بازگشت به یک امر غیر اخلاقی ندارد. تفاوت وظیفه گرایی با غایت گرایی در نظریه ارزش دقیقاً همین بازگشت معیار ارزش به بیرون اخلاق در غایت گرایی و عدم آن در وظیفه گرایی است. فرانکنا در این باره می گوید:

نظریه غایت انگارانه می گوید که ملاک اساسی یا نهایی درست، نادرست، الزامی و... به لحاظ اخلاقی، عبارت است از آن ارزش غیر اخلاقی که به وجود می آورد. مرجع نهایی مستقیم یا غیرمستقیم باید میزان خیر نسبی ایجاد شده یا غلبه نسبی خیر بر شر باشد (فرانکنا، ۱۳۷۶، ص ۴۵).

این در حالی است که طبق نگاه قرب الهی وظیفه از مفاهیم عام اخلاقی است که حاکی از الزام اخلاقی به همان معنای ضرورت بالقیاس به مثابه رابطه میان فعل و نتیجه آن یا همان امری است که به قول فرانکنا غیر اخلاقی و خارج از محدوده اخلاق است.

چنین تفاوت در تلقی از وظیفه، باعث می شود دو طرف به اصل یا اصول هنجاری متفاوتی دست پیدا کنند؛ همان طور که از فهرست وظائف در نگاه نخست راس نیز مشهود است که بسیار جزئی تر از چهار اصلی است که نظریه قرب الهی بیان می دارد.

کثرت گرایی در حوزه هنجارها: این نکته نیز قابل اهمیت است که طبق نگاه راس درست از خوب تفکیک می شود و در مفهوم خوب، مواردی مانند فضیلت، لذت و علم در عرض یکدیگر این مفهوم را دارا هستند و بنابراین قائل به تکثرگرایی در اخلاق می شود؛ هرچند در نظرش این طور نیست که همه اینها در عرض هم وظیفه انسان هستند، اما مفهوم خوبی را دارا می باشند. در مقابل، نظریه قرب الهی از این جهت با این نگاه همسو نیست که

اساساً مفهوم‌شناسی متفاوتی از خوب و به‌طور کلی ارزش دارد. در نگاه قرب الهی خوب اخلاقی با همان نقطه‌ای که معیار ارزش است و همان‌طور که فرانکنا افزود غیراخلاقی است، معنا پیدا می‌کند و اساساً همهٔ هنجارهای اخلاقی، ارزش بالعرض دارند. تنها نقطه‌ای دارای ارزش بالذات است که هدف نهایی است و اساساً از سنخ فعل و رفتار نیست.

اینکه راس خوب‌های در عرض یکدیگر را می‌پذیرد، به خاطر جنبهٔ شهودگروانهٔ نظریه اوست که همان‌طور که رابرت آئودی به‌خوبی تشخیص داده است، راس از اصطلاح رایج شهودگرایی فراتر رفته است و از روش شهودی در اخلاق هنجاری بهره برده است و چنین مطلبی در نظریهٔ قرب الهی قابل قبول نیست. قرب الهی اصل شهودات را به معنای امور مشترک میان انسان‌ها و همچنین مثال نقضی بر علیه نگاه‌های غیرواقع‌گروانه نظیر امرگرایی می‌پذیرد، اما به‌صورت مبنایی، در عرض هم بودن خوب‌ها و ارزش‌ها را انکار می‌کند. با این نکته، نقطهٔ اشتراک دوم در بحث اولویت داشتن یا نداشتن هنجارها تکمیل می‌گردد. توضیح آنکه نظریهٔ قرب الهی اساساً یک نظریهٔ وحدت‌گراست و تكثرگرایی در حوزهٔ اخلاق را نمی‌پذیرد؛ زیرا فراتر از اخلاق، ملاکی از سنخ توصیفیات برای ارزش‌ها قائل می‌شود، اما نکته اینجاست که این ویژگی وحدت‌گرایی باعث زیر پا گذاشتن شهودات آن‌گونه که راس نسبت به سودگرایی ادعا می‌کرد و صحیح هم بود، نمی‌شود؛ بنابراین در تشخیص هنجارها و عدم اولویت بین آنها، بین این دو نظریه نقطهٔ اشتراک وجود دارد.

نقطهٔ اختلاف سوم که در خود هنجارها مطرح است و بسیار مهم است، این است که در نظریهٔ راس متعلق شهود، همان وظائف و هنجارهای گوناگون هستند، اما در نظریهٔ قرب الهی، شهود عمدتاً در مبنای فرااخلاقی این نظریه مانند حب ذات و خواست کمال نهایی و قرب الهی مطرح می‌گردد؛ یعنی در نظریهٔ قرب الهی هنجاری به‌طور خاص به‌صورت شهودی طرح نشده است و گزاره‌های کلی و مبنایی‌ای مانند خوبی عدالت و بدی ظلم هم اعتبارشان به‌صورت گزارهٔ اولی و تحلیلی (یعنی خوبی در تحلیل مفهومی از عدالت و بدی در تحلیل مفهومی از ظلم) پذیرفته شده است و نه شهودی. هرچند در قرب الهی هم از شهودات مشترک بین تمامی انسان‌ها در مباحث گوناگونی همچون واقعی بودن معیار ارزش بهره گرفته شده است (مصباح، ۱۳۹۸، ص ۱۱۳)، لکن این‌طور نیست که هنجاری از هنجارها در اخلاق قرب الهی، با استناد به شهودی بودن اثبات گردند.

نتیجه‌گیری

نظریهٔ ارزش و اصول هنجاری، پایه‌های اخلاق هنجاری هستند که هر نظریه یا مکتب هنجاری باید نسبت به آنها اظهارنظر نماید. قرب الهی به‌عنوان یک مکتب مبتنی بر مبنای متعدد فلسفی، متافیزیکی و فرااخلاقی با گسترهٔ محورهای گوناگون آن، از نگاه تقسیمات هنجاری مکاتب، یک مکتب پیامدگرا بود که ملاک ارزش اخلاقی را در

امری و رای اخلاق می‌دانست. اهمیت شناخت دقیق‌تر این مکتب از آنجا بود که خوانشی از نگاه ارزش‌شناختی دین مبین اسلام به‌عنوان خاستگاه به وجود آمدن این نظریه دانسته می‌شد. در مقابل، یکی از نسخه‌های نزدیک به این نظریه در حوزه‌های فرااخلاقی که در سه ویژگی واقع‌گرایی، ناطبیعت‌گرایی و شناخت‌گرایی با آن مشترک بود، ولی در عین حال از سه گانه پیامدگرایی، وظیفه‌گرایی و فضیلت‌گرایی در اخلاق هنجاری، نسخه‌ای وظیفه‌گرا به حساب می‌آمد، وظیفه‌گرایی و ویلیام دیوید راس بود.

نکته قابل توجه در خاستگاه انگیزشی برای بررسی تطبیقی میان دو نظریه، تأکید هریک بر مفهوم وظیفه به‌عنوان یکی از مفاهیم پایه و عام در اخلاق بود.

با توجه به محورهای گوناگون مطرح‌شده در هریک از این دو نظریه و تکیه بر عرصه اخلاق هنجاری و نه مباحث فراتر از آن، که در جای جای استدلالات دو طرف مشهود است و این خود مانعی از تمرکز ذهن بر روی ابعاد هنجاری است، مشخص گردید که این دو نظریه در ابعاد هنجاری و شیوه استنتاج اصل یا اصول هنجاری بر اساس نظریه ارزش دارای قرابت‌های جالب و در عین حال اختلافات سرنوشت‌سازی می‌باشند.

قرب الهی در معرفی اصول هنجاری، شهودات اخلاقی مشترک بین انسان‌ها را به کلی رد نمی‌کرد و این در حالی بود که عمده‌ترین اشکال راس، همین در نظر نگرفتن شهودات اخلاقی توسط مکاتب پیامدگرا و به‌طور واضح سودگرایی لذت‌گروانه و پیامدگرایی خودگروانه بود. این توجه به شهودات در ادامه اصول هنجاری هریک از نظریه قرب الهی و نظریه دیوید راس مشهود بود.

اولویت‌بندی شناختی نسبت به هنجارها قبل از در نظر گرفتن شرایط نزد هریک از قرب الهی و وظیفه‌گرایی راس مذموم است. راه تشخیص وظیفه بدون در نظر گرفتن شرایط و مطلق‌انگاری معرفت‌شناختی، اولویت داشتن برخی از هنجارها صرفاً بر اساس نوع فعل و در نظر نگرفتن نیت و علت غایی اراده بر برخی دیگر، اساساً مورد پذیرش نیست. تلقی دو نظریه از مفهوم وظیفه، دارای مراتب مختلف است. از نگاه راس وظیفه اصلی‌ترین مفهوم اخلاق و نهفته در خود فعل است به‌عنوان یک ویژگی ذاتی هر فعل، لکن در نگاه مکتب قرب الهی وظیفه از مفهوم بایستگی اخلاقی نمایندگی می‌کند که پایه و مبنایش بر رابطه ضرورت بالقیاس موجود میان فعل و نتیجه‌اش استوار است.

تکثرگرایی در حوزه اخلاق امری مهم و تأثیرگذار در امتداد هنجارها از اصول هنجاری و ابتدای اصول هنجاری بر نظریه ارزش است که در نگاه راس نسبت به مفهوم «خوب اخلاقی» کاملاً پذیرفته و معقول است، لکن در نگاه نظریه قرب الهی همان‌گونه که اقتضای پیامدگرا بودنش است، وحدت ملاک و معیار ارزش امری اجتناب‌ناپذیر می‌باشد.

در نظریهٔ راس، متعلق شهودات، هنجارها هستند و در قرب الهی از شهود برای اثبات مبانی فرااخلاقی و مباحثی همچون تحلیل مفهومی وظیفه و به‌طور کلی گزاره‌های هنجاری استفاده گردیده است و از هنجارهای شهودی برای مباحثی همچون واقعی بودن معیار ارزش وام گرفته شده است.

منابع

- اترک، حسین (۱۳۸۷). وظائف اخلاقی از نگاه دیوید راس. *فلسفه و کلام/اسلامی آئینه معرفت*، ۱۷/۶، ۱۲۳-۱۵۰.
- حسینی سورکی، سیدمحمد (۱۴۰۲). بررسی و نقد انگاره وظائف در نگاه نخست. *اخلاق پژوهی*، ۱/۶، ۷۷-۶۱.
- حسینی قلعه بهمن، سیدعلی اکبر (۱۴۰۱). تحلیلی بر اصل اخلاقی. *پژوهش نامه اخلاق*، ۱۵ (۵۶)، ۱۱۶-۱۳۶.
- حسینی قلعه بهمن، سیدعلی اکبر (۱۳۹۹). گستره شناسی تحلیلی پژوهش های اخلاقی. *پژوهش نامه اخلاق*، ۴۰ (۶۲)، ۹۷-۱۲۶.
- شریفی، احمدحسین (۱۳۹۶). *دانشنامه اخلاق کاربردی*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- فرانکنا، ویلیام کی (۱۳۷۶). *فلسفه اخلاق*. ترجمه هادی صادقی. قم: طه.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۶۹). *بنیاد ما بعد الطبیعه اخلاق*. ترجمه حمید عنایت و علی قیصری. تهران: خوارزمی.
- مصباح، مجتبی (۱۳۹۸). *فلسفه اخلاق*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح، مجتبی (۱۳۹۲). *بنیاد اخلاق*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴). *فلسفه اخلاق*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۳). *دروس فلسفه اخلاق*. تهران: اطلاعات.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۳). *نقد و بررسی مکاتب اخلاقی*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- وارنوک، مری (۱۳۸۰). *فلسفه اخلاق در قرن بیستم*. ترجمه ابوالقاسم فنائی. قم: بوستان کتاب.
- Audi, Robert (2004). *The good in the right. a theory of intuition and intrinsic value*. New Jersey: Princeton University Press.
- Lake-Stratton, Philip (2002). *Introduction. in The Right and the Good*. Ross, W. D. Oxford: Oxford University Press.
- Ross, W. D. (2002). *The Right and The Good*. Oxford: Oxford University Press.
- Ross, W. D. (2000). *Foundations of Ethics*. Oxford University Press, 2000.